بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 16 بهمن 1395.

در مورد روایت عبد الله بن وضّاح صحبت می کردیم. خب این روایت عبد الله بن وضّاح را در واقع اصل بحث آن در بحث صلوه مغرب و ابتدای وقت آن است که آیا شب با ذهاب حمره تحقق پیدا می کن یا نیازی به ذهاب حمره نیست با همان استتار قرص شب تحقق پیدا می کند؟ به این روایت بر هر دو قول تمسک شده است. هم بر ذهاب حمره هم استتار قرص. و کسانی که این روایت را دلیل بر کفایت استتار قرص نمی دانند، اینها یکی از نکاتی که در مورد این روایت مطرح می کنند، می گویند که این روایت محمول بر استحباب هست و اینکه باید مستحب تأخیر نماز تا ذهاب حمره. استدلالات مختلفی برای استحباب کرده اند که به چه دلیل مستحب است. یک دلیل بحث أری لک هست که در جلسه قبل در موردش صحبت شد. این أری لک، در ریاض المسائل جلد 2 صفحه 213 هم اشاره شده است به اینکه این تعبیر أری لک ظاهر در استحباب هست. یکی لفظ احتیاط می گویند اصلا لفظ احتیاط ظهور در استحباب دارد. این هم وجه دوم. وجه سوم وجهی است که در ذخیره اشاره کرده است به عنوان اشعار

و في فصل الراوي بين مواراة القرص و إقبال الليل و ذهاب الحمرة و اختياره ع أحد الأمرين من غير بيان لعدم المغايرة إشعار بذلك

که در جلسه قبل در موردش توضیح دادیم. تقریبا نکات اصلی که در مورد استحباب هست، این سه نکته است. بحث أری لک و بحث لفظ احتیاط و نکته ای که در ذخیره دارد. من در مورد دو نکته اول، عبارت ریاض را که اشاره به این نکته دارد می آورم. در ریاض دارد که بعضی ها به روایت عبد الله بن وضّاح استدلال کرده اند بر اینکه استتار قرص کفایت می کند اصلا و انتظاری که برای ذهاب حمره در این روایت ذکر شده است این استحبابی است. استدلال برای کفایت استتار قرص، به این استدلال هست

و تخصيصه لراوي هذه بقوله:

«أرى لك ..» الظاهر في الاستحباب، و إلّا لعمّم

این یک استدلال

و ما عبّر بلفظ الاحتياط.

اگر مستحب نبود، تعمیم می داد و به لفظ احتیاط تعبیر نمیکرد. بعد در پاسخش را بعدا عرض می کنم. این استدلال به لفظ احتیاط را اولین بار من در استقصاء الاعتبار دیدم. جلد 4 صفحه 333 می گوید

يدلّ علىٰ أنّه عليه السلام أراد الاحتياط، و هو دليل علىٰ أنّ اعتبار ذهاب الحمرة للاستحباب،

ایشان بعد در مقام پاسخ بر می آید. این دو تا دلیل را در مقام جواب می گوید

تخصيص الراوي لعلّه بل الظاهر أنّه من جهة علمه عليه السلام بعدم ابتلائه بالتقية، أو بمعرفته سبيل الخلاص عنها،

اینکه گفته است أری لک، این به جهت این بوده است که مخاطب کسی بوده است که امام علیه السلام می دانسته است که این مبتلا به تقیه نمی شود و سبیل خلاص از تقیه را می داند. بعد می گوید

الخلاص عنها، و لفظ الاحتياط ليس نصّا بل و لا ظاهرا في الاستحباب، لأنّ ذلك إنّما هو بالاصطلاح المتأخّر بين الأصحاب، و إلّا فالاحتياط هو الاستظهار و الأخذ بالأوثق لغة، بل و في كلمة متقدّمي الأصحاب أيضا، كما مضى ، و لا ريب أنّ مثله في أمثال العبادات واجب، للرجوع إلى حكم الاستصحاب ببقاء شغل الذمة اليقيني الذي لا بد في الخروج عنه من اليقين

ریاض المسائل جلد 2 صفحه 213.

سؤال: اصلا نیاز است أری لک حضرت بگوید؟ اصلا آن را هم نگوید. شخصی که خودش طریق احتیاط را می داند

پاسخ: نه سبیل خلاص عن التقیه، بحث این است که شخصی که، می گوید چرا أری لک فرموده است امام علیه السلام یعنی أری لک تخصیص زده است یعنی بر تو که می دانی که مبتلا به تقیه نمی شوی یا سبیل تخلص از تقیه را می دانی، این مناسب است که یعنی تو باید تأخیر بیاندازی چون حکم واقعی زوال حمره است. حکم واقعی که زوال حمره بود، کسی که به تقیه مبتلا می شود و راه خلاصی از تقیه را بلد نیست، خب این حکم واقعی اش تغییر می کند. حکم واقعی برای کسی است که در ظرف غیر تقیه به سر می برد. بنابراین این أری لک یعنی أری لک فی غیر ظرف التقیه کأنه اینگونه ایشان می خواهند معنا کنند.

خب حالا آن را من بعدا بر می گردم در مورد اینکه علت تخصیص این روایت أری لک چه هست چرا امام علیه السلام أری لک تعبیر کرده است من در جلسه قبل یک اشاره ای کردم که أری لک گاهی اوقات حکم کلی مسئله را می خواهد بیان کند ولی به تعبیر ملایم و به جای اینکه امر صریح امام علیه السلام بخواهد بدهد با یک تعبیر ملایمی که در واقع مخاطب را با نرمی به طرف فعل دعوت کند تعبیر أری لک. أری لک انقدر ظهور در استحباب ندارد که در جلسه قبل هم اشاره کردیم که محصّل عرض ما این بود که أری لک هم با استحباب می سازد هم با وجوب می سازد. باید دید که مخاطب در این روایت، سائل در این روایت چه چیزی را مدّ نظرش بوده است. به نظر می رسد با توجه به اینکه سائل، سؤال از حکم الزامی خودش می خواهد بکند و تکلیف خودش را بداند أری لک یعنی وظیفه تو این است و این با استحباب خلاف ظاهر است که ما این را حمل بر استحباب کنیم. ظاهری وجوب است که در جلسه قبل این را عرض کردم. یک مکملی دارد که بعدا در موردش عرض می کنم. عمدتا الآن می خواهم در مورد این تعبیر ایشان می گوید

لفظ الاحتياط ليس نصّا بل و لا ظاهرا في الاستحباب،

در مورد این صحبت کنم. می گوید

لأنّ ذلك إنّما هو بالاصطلاح المتأخّر بين الأصحاب،

من خیلی متوجه نشدم که اینجا دو تا اصطلاح داشته باشیم یک اصطلاح لغوی یا قدما داشته باشیم و یک اصطلاح متأخر داشته باشیم به این سبک که در ریاض بحث را دنبال می کند، من چیز نشدم. یک مقداری من مراجعه کردم ببینم در مورد تعبیر احتیاط چگونه آقایان مشی کرده اند. دیدم که در استبصار، یک جا تعبیر دارد، استبصار جلد 3 صفحه 90 تعبیر دارد

الْوَجْهُ الثَّانِي أَنْ نَحْمِلَهُ عَلَى ضَرْبٍ مِنَ الِاسْتِحْبَابِ وَ الِاحْتِيَاطِ دُونَ الْوُجُوبِ

استحباب و احتیاط را کنار هم ذکر کرده است. استبصار جلد 3 صفحه 90. بعد از آن این تعبیر استحباب و احتیاط به عنوان یک وجه حمل بر روایات یا امثال اینها زیاد در کلمات فقها وارد شده است. مثلا در همین استبصار 3، 89. التنقیح الرائع، 3، 339. مسالک 9، 353. روضه المتقین 1، 157 و 8، 501. وافی جلد 8 صفحه 931. رسائل الشیعه جلد 1 صفحه 167. جلد 21 صفحه 234. حلد 23 صفحه 53. مرآه العقول جلد 21 صفحه 166 و 171. جلد 3 صفحه 148. کشف اللثام جلد 2 صفحه 133. حدائق جلد 7 صفحه 54. جلد 9 صفحه 146. جلد 25 صفحه 251. حاشیه مجمع الفایده صفحه 511. مصابح الظلام جلد 1 صفحه 412. جلد 3 صفحه 266. مفتاح الکرامه چاپ جدید جلد 3 صفحه 307. همین جور دیگر مصادر بعدی را مراجعه نکردم این تعبیری که مثلا هذا الخبر محمولٌ علی الاستحباب و الاحتیاط، وارد شده است که موهم این مطلب هست که هر جا لفظ احتیاط به کار رود امری است استحبابی. ولی این مطلب درست نیست. احتیاط همچنان که در حدائق جلد 1 صفحه 68 به بعد مفصّل وارد آن شده است احتیاط بعضی وقت ها واجب است و بعضی وقت ها مستحب است. آن جایی که گفته است محمول علی الاستحباب و الاحتیاط، احتیاط عطف تفسیری بر استحباب نیست. می گوید حمل می شود فلان روایت بر استحباب از باب احتیاط. بعضی وقت ها احتیاط مستحب هست این فلان روایت را ما به استحبابی که از باب احتیاط هست حمل می کنیم. احتیاط خب گاهی اوقات واجب است و گاهی اوقات مستحب است. این است که گاهی اوقات در کلمات فقها هم اشاره شده است که اصلا احتیاط ممکن است دال بر وجوب باشد. در غایه المرام جلد 1 صفحه 464، می گوید یک روایتی را صحبت می کند می گوید

و هو يحتمل الوجوب و الاستحباب، و قضية الاحتياط حمله على الوجوب،

همچنین در زبده البیان، یک جایی صفحه 250 در مورد یک مطلبی دارد که

لكنّها غير صحيحة، و لا صريحة في أنّه فعل على سبيل الوجوب حتّى يثبت بدليل التأسّي، نعم الاحتياط يقتضيه،

کأنه احتیاط اقتضا می کند که ما این را واجب تلقی کنیم

و الاستحباب غير بعيد،

ولی استحباب بعید نیست که استحباب باشد. اصل مطلب این است که احتیاط، هیچ اصطلاح خاصی ظاهرا ندارد. احتیاط یعنی اینکه یک چیزی را که انسان نمی داند که واجب است انجام دهد. از باب اینکه نکند که واقعا واجب باشد و آن ترک کرده باشد. یا یک چیزی که احتمال می دهد حرام است ترک کند. از باب اینکه نکند شاید حرام باشد و او انجام داده باشد. احتیاط یعنی این. تحصیل برائت یقینی. این تحصیل برائت یقینی گاهی اوقات واجب است اگر نسبت به آن واجب دلیل بر تنجیز وجود داشته باشد. جایی که منجّز وجود نداشته باشدا حتیاط مستحب است. احتیاط چیزی را تعیین نمی کند که واجب است یا مستحب است و امثال اینها. بنابراین شارع مقدس اگر یک چیزی را از باب احتیاط به آن حکم کرد، این ممکن است واجب باشد ممکن است مستحب باشد با چیزهای دیگر باید اینکه احتیاط وجوبی هست یا استحبابی هست را به دست آورید. در منتهی المطلب جلد 3 صفحه 348 دارد که

انّ الاحتياط لا يقتضي الإيجاب،

بعضی ها به احتیاط بر وجوب تمسک کرده اند ایشان می گوید که احتیاط اقتضا ایجاد نمی کند. نه اینکه مطلقا احتیاط. در مورد خاصی که منجّزی برای واقع نداریم ما یک قاعده کلی نداریم که همه جا باید احتیاط کرد و امثال اینها. این است که لفظ احتیاط هیچ اصطلاح خاصی که بگوییم ایشان می فرماید انما هو بالاصطلاح المتأخر من خیلی برایم روشن نشد که این چه تعبیری است که وارد شده است. خب عرض کنم خدمت شما بنابراین از لفظ احتیاط هم چیزی بر استحباب بودن و امثال اینها در نمی آید. باید از خارج نکات دیگر را مطرح کرد که آیا اینجا حکم الزامی هست استحبابی است. خب این یک مرحله یک اشکال کلی در مورد این روایت که گفته اند این روایت محمول بر استحباب است.

یک اشکال دیگر در مورد این روایت مطرح کرده اند گفته اند که این روایت در مورد زوال حمره مشرقیه اصلا نیست. این روایت ربطی به زوال حمره مشرقیه ندارد بلکه ممکن است مراد یک چیز دیگر باشد. در مستند مرحوم نراقی این مطلب را اشاره می کند، می گوید

المراد من الحمره فیها، یمکن ان تکون الحمره الباقیه من ضوء الشمس علی الاعالی بل هو الظاهر من قوله ترتفع فوق الجبل

می گوید این ترتفع فوق الجبل مراد اینگونه است. یا در یک جایی این مستند مرحوم نراقی جلد 4 صفحه 142. قبل از او در صفحه 22 هم این تعبیر را دارد.

حمل الحمره فی بعض هذه الروایات علی اشعه الشمس الماء الیه الی الحمره غالبا فی حوالی الغروب المرتفع علی اعالی الجبال الشرقیه فی مثل مکه و مدینه التین هما بلد الاحادیث ممکنه کما یدلّ علیه ایضا قوله فی مکاتبه عبد الله بن وضاح و ترتفع فوق الجبل حمره.

خب احتمال اینکه، بنابراین حالا وقتی مراد از حمره، حمره مشرقیه نشد، ما اصلا یقین نداریم که خورشید از افق از بین رفته باشد. احتمال دارد که اصلا خورشید نرفته باشد. بنابراین اینکه بگوییم که این روایت مفروض گرفته است که استتار شمس شده است. نه ممکن است به دلیل وجود حمره در اصل استتار شمس شک داشته باشیم. این است که گفته اند این روایت دلیل بر نفی کفایت استتار قرص نمی شود. در کشف اللثام هم به همین مطلب اشاره کرده است. کشف اللثام جلد 3 صفحه 34 گفته است، در کشف اللثام اشکالاتی در مورد این روایت مطرح کرده است. یکی

و فيه احتمال العبد الصالح لغير الامام، و احتمال جوابه الفضل

رفع استحباب را برای اولین بار ایشان، اولین بار که نه آن استقصاء الاعتبار قبل از کشف اللثام است. عرض کنم تقریبا معاصر هستند. استقصاء صد سال جلو تر است. استقصاء الاعتبار 1030 وفاتش است کشف اللثام 1134 صد سال قبل از آن است. ولی به هر حال

و استتار الشمس بغيم أو جبل

به عنوان احتمال می گوید که معلوم نیست که در این روایت راوی به استتار کامل شمس و استتار قرص تحت الافق یقین داشته باشد. ممکن است این استتار شمس به خاطر غیم و جبل و امثال اینها باشد. بنابراین این روایت ممکن است منافات نداشته باشد با اینکه ملاک استتار قرص باشد. خب این مطلبی هست که مرحوم؛

آقای خویی هم این را به عنوان یک چیز مسلم اصلا غیر این را مطرح نمی کند. این را کأنه خیلی مسلم و چیز واضح که اصلا روایت مراد این است و خیلی برایش مسلم است. ولی مرحوم حاج آقا رضا همدانی می گوید که این روایت اصلا مربوط به ذهاب حمره مشرقیه است و این گونه استدلال می کند می گوید در این روایت یک سری مطالبی را آورده است می گوید که یقبل اللیل و یزید اللیل ارتفاعا، این چیزها را برای چه می گوید؟ یزید اللیل ارتفاعا و یرتفع، می گوید اینها همه اشاره به این است که می خواهد بگوید یک حمره ای که در مناطق بالا است مقدمه است برای اینکه بگوید در جاهای پایین تاریک است ولی قسمت بالا یک حمره ای وجود دارد این حمره ای که شما مطرح می کنید که این حمره حمره هایی است که نزدیک ولو غروب گاهی اوقات در آسمان حمره دیده می شود ولی این حمره پایین است. این حمره مشرقیه هست که ارتفاع دارد. این اشاره به حمره ای که در هنگام، این می گوید که این اشاره به این است که این ارتفاع لیل و امثال اینها اشاره به حمره مشرقیه است نه امثال اینها. ولی به نظر می رسد که این مطلب درست نباشد. نه آن ترتفع فوق الجبل که در مستند شیعه به آن، در مستند الشیعه به این ترتفع فوق الجبل استدلال کرده است برای اینکه این حمره، حمره مشرقیه نیست. مرحوم حاج آقا رضا به این ترتفع استدلال کرده است برای اینکه حمره مشرقیه هست. به نظر می رسد که این ترتفع فوق الجبل و امثال اینها هم با حمره مشرقیه جور در می آید هم با احتمال اینکه این آقایان مطرح کرده اند جور در می آید. توضیح و ذلک اینکه اما این مطلبی که مرحوم نراقی مطرح کرده اند که این ترتفع فوق الجبل حمرهً، ظاهرش این است که کأنه شمس

سؤال:

پاسخ: نه می گوید حمره مغربیه نه، اصلا به اصطلاح حمره ای که قبل از استتار کامل قرص هم مطرح باشد می گوید که ظاهرش این است. نه، این ممکن است همان کلامی که حاج آقا رضا مطرح می کند که ترتفع فوق الجبل اشاره به این است که تکیه در مورد فوق الجبل آن نباشد. یک موقعی هست که ما می گوییم امام علیه السلام تکیه می کند ترتفع فوق الجبل حمره، این حمره بالای کوه است یعنی اینکه ما از پشت کوه خبر نداریم که آیا شمس پشت کوه هست یا نیست. اگر تکیه این ترتفع فوق الجبل بر این است که استتار شمس از چشم ما است ولی این استتار شمس از افق معلوم نیست باشد، خب این درست ولی ممکن است همچنان که مرحوم حاج اقا رضا مطرح می کنند این به خاطر این باشد که ترتفع، یعنی حمره حمره بلندی است و حمره کوتاهی نیست. این کلام حاج آقا رضا اگر بخواهد استظهاری که مرحوم نراقی کرده است رد کند خوب است. آن استظهار درست نیست ولی این ترتفع اینکه بگوییم حتما مراد آن چیزی هست که مرحوم حاج آقا رضا می گوید نه، به خصوص این نکته را توجه فرمایید آن یزید اللیل ارتفاعا و امثال اینها همه در منطقه مغرب است می گوید که یقبل اللیل، ظاهر یقبل اللیل و امثال اینها منطقه مغرب است که خورشید غروب می کند. این که ترتفع فوق الجبل حمره، فرض کنید یک کوهی طرف مشرق وجود دارد این استظهار نمی شود روایت کرد. ممکن است اینگونه باشد ما نمی خواهیم بگوییم که فوق الجبل حتما باید کوهی باشد که طرف مغرب باشد. ممکن است ترتفع فوق الجبل آن احتمالی باشد که مرحوم حاج آقا رضا مطرح می کند و تکیه روایت بر ترتفع باشد. می خواهد بگوید که یک حمره مرتفع وجود دارد که حمره مرتفع همان حمره مشرقیه است. ممکن هم هست که تکیه روی این باشد که این حمره ای که دیده می شود فوق الجبل است. و مراد از جبل هم جبلی باشد که در منطقه مغرب وجود دارد که اتفاقا این نکته را بگویم که اگر در اینجا از جبل، جبل مغرب اراده شده باشد نیاز به قید ندارد چون فرض این است که خورشید طرف مغرب غروب می کند همه اش اصلا با توجه به اینکه غروب خورشید اولا و بالذات منطقه مغرب که منطقه غروب خورشید هست به ذهن می رسد. اینکه مراد از جبل، جبل مشرقیه لحاظ کنیم نیاز به یک قرینه خارجیه دارد. ممکن است قرینه خارجیه همان ترتفع باشد. شارع اینجا تکیه بر ترتفع دارد برای اینکه بگوید آن حمره ای که مرتفع است. خود ترتفع را بگوید آن حمره ای که مرتفع است معمولا، آن حمره مرتفع همان حمره مشرقیه است. این احتمال دارد فرمایشات آقایان هم دارد. به نظر من این ترتفع فوق الجبل به خصوص حمره، با تنکیر که اشاره به یک حمره معهوده ندارد. این هم سازگار هست با اینکه این حمره مراد حمره مشرقیه باشد و تکیه این روایت سر ارتفاع الحمره باشد به قرینه ارتفاع اراده حمره مشرقیه کرده باشد و هم ممکن است اشاره به آن باشد که مرحوم نراقی در مستند مطرح می فرمایند. هیچ مانعی ندارد به نظرم این روایت با هر دو احتمال سازگار هست. خب حالا یک نکته ای اینجا من عرض کنم به نظر می رسد که این روایت یک ظهور قوی در اینکه مراد چه هست نداشته باشد. احتمالات مختلفی در این روایت وجود دارد که بنا بر این احتمالات، اگر مراد حمره مشرقیه باشد، اگر اصلا مراد همین احتمالی که مرحوم نراقی در مستند مطرح فرمودند اگر این باشد که این احتیاطی که اینجا هست احتیاط لازم است و ربطی به این بحث اینکه در جایی که ما شک داشته باشیم حکم شرعی چه هست به آن مربوط نیست. شک در امتثال هست. و در شک امتثال قاعده اشتغال جاری هست. خروج از بحث ما هست. این نکته هم ضمیمه کنم که در ریاض المسائل قاعده اشتغال را حکم استصحاب دانسته است. قاعده اشتغال نیاز به استصحاب ندارد استصحاب هم نداشته باشیم قاعده اشتغال یک قاعده ای غیر از استصحاب هست که در کلمات آن زمان اینها خیلی از هم تفکیک نشده اند. البته هم اتسصحاب اقتضاء این مطلب را می کند که شما تا وقتی که شک دارید که آیا برائت یقینی برای شما حاصل شده است یا نشده است احتیاط کنید هم خود قاعده اشتغال فی نفسه اشتغال یقینی برائت یقینی می خواهد منهای بحث استصحاب خودش یک قاعده مستقلی هست که باید به آن پرداخت. بنابراین اگر مراد از حمره، حمره ای است که منشأ شک در استتار قرص می شود، اینجا احتیاط لازم است و ربطی به بحث ما که اصلا در اصل ثبوت تکلیف شک داریم، نه در تحقّق برائت یقینی در صورت اشتغال یقینی شک داریم به بحث ما ارتباطی ندارد. خب اما آقایان بعضی وقت ها گفته اند که اگر هم این روایت مربوط به بحث ذهاب حمره مشرقیه باشد، این روایت باید حمل به تقیه شود چون نه اینکه، یعنی حمل به تقیه به این معنا که ملاک واقعی ذهاب حمره مشرقیه بوده است. ولی امام علیه السلام تقیه کرده است در بیان وجه لزوم احتیاط. وجه لزوم انتظار معذرت می خواهم. وجه لزوم انتظار را از باب احتیاط دانسته است که این تقیه ای است گفته است اگر اشخاص سؤال کردند که چرا شما تأخیر می اندازید بگویید هنوز برایم ثابت نشده است و اینکه آدم وسواسی که همه اش احتیاط می کند تلقی کند که از آن مشکلی که در مورد تأخیر برای شخص پیش بیاید آن را بکاهد. گفته اند اینکه شما این را حمل کنید که امام علیه السلام نخواسته است حکم واقعی را بیان کند. چون استدلال به این روایت این است که از امام پرسیده اند که آیا ملاک زوال حمره مشرقیه است یا استتار قرص است؟ امام علیه السلام حکم واقعی را بیان نکرده اند گفته اند که در جایی که شک دارید حکم واقعی چیست باید احتیاط کنید. أری لک یعنی ایها الشاک فی حکم الواقعی، شما باید احتیاط کنید. گفته اند این متناسب با شأن امام علیه السلام نیست که جواب ندهد. پس بنابراین این خودش کاشف بر این است که امام علیه السلام اینجا حکم واقعی را بیان فرموده است ولی در مورد نحوه حکم واقعی و وجه حکم واقعی به تقیه عمل کرده است و امثال اینها پس بنابراین اگر این هم مربوط به حمره مشرقیه باشد ربطی به آن نکته ای که آقایان اخباری ها به آن تمسک می کنند که امام علیه السلام حکم به احتیاط کرده است از باب اینکه شاک در شبهات حکمیه باید احتیاط کند ندارد. حالا صرف نظر از اینکه اگر هم مربوط به او باشد یک اشکالی وجود دارد که آیا این را می توانیم از این مورد تعمیم دهیم که بعدا در موردش صحبت می کنیم. اصلا این متناسب با شأن امام علیه السلام نیست. که حکم واقعی را بیان نکند و حکم ظاهری را بیان کند. بنابراین امام علیه السلام احتیاط را که بیان کرده است از باب تقیه بوده است. عرض من این است که این سبک استدلال، برای رفع ادعای اخباری ها به نظر درست نمی رسد. ببینید اینکه امام علیه السلام اگر شبهه حکمیه باشد باید شبهه حکمیه را برطرف کند به شرطی که تقیه نباشد. شما فرض کرده اید فضا تقیه است. امام علیه السلام در فضای تقیه آمیز این کلام را فرموده است. خب در فضای تقیه آمیز یک جورش این است که امام علیه السلام حکم واقعی را بیان نکند و حکم ظاهری را بیان کند. بگوید ایها الشاک تو وظیفه ات چنین است بلکه این مطلب روشن تر از مطلبی است که آقایان می گویند. اینکه امام علیه السلام حکم واقعی را بیان نکند تنها سکوت کرده است از بیان حکم واقعی. ولی اینکه وجه حکم واقعی را یک مطلب خلاف واقع بگوید، کذب است یا طوریه است. اینکه ما بگوییم امام علیه السلام به خاطر تقیه، حکم واقعی را بیان نکرده است. خب این مانعی ندارد. انقدر استبعاد ندارد اینکه بگوییم به خاطر تقیه نه تنها حکم واقعی را بیان نکرده است، حکم واقعی را بیان کرده است ولی یک کذبی را در وجه حکم واقعی است کذب به طوریه از امام علیه السلام سر زده است. خب اینکه ما روایت را حمل کنیم بر عدم بیان الحکم الواقعی للتقیه یا بیان خلاف واقع للتقیه، آن که خب اولا هست. صرف نظر از این مطلب که اصلا در این استدلال این مطلب مفروض گرفته شده است که شأن امام علیه السلام این است که امام حتما باید حکم واقعی را بیان کند. این مطلب در بعضی روایات ما نفی شده است. در بصائر شما مراجعه کنید در کافی هم روایاتش هست. این را من فردا روایاتش را می آورم که در بعضی روایات ما مطرح شده است که امام علیه السلام وظیفه ندارد که حکم واقعی را بیان کند. حالا منهای بحث تقیه. اصلا در آن روایت صحبت از تقیه نیست. می گوید به هر حال امام علیه السلام یک همچین شما انتظار داشته باشید که امام حتما جواب شما را بده نه. امام علیه السلام مصالح را خودش می سنجد ممکن است جواب دهد یا ندهد. بنابراین با این بیان بخواهید بگویید که این روایت ناظر به شاک در شبهه حکمیه نیست چون اگر ناظر به شاک در شبهه حکمیه بود مناسب بود امام علیه السلام بیان کند درست نیست. اولا اصلا اینکه امام علیه السلام حتما باید بیان حکم واقعی را بکند این از روایات استفاده می شود که تابع مصلحت سنجی ای است که امام علیه السلام رعایت می کند و ثانیا در صورتی بیان حکم واقعی بر امام لازم است یا شأن امام بیان حکم واقعی است که ظرف تقیه نباشد. در ظرف تقیه بیان حکم واقعی بر امام علیه السلام لازم نیست خصوصا در جایی که به هر حال امام علیه السلام باید یک تقیه ای بکند. یا تقیه در عدم بیان حکم واقعی باید بکند یا در بیان خلاف واقع کند. در اینجا اگر نگوییم این تقیه در بیان حکم واقعی ابعد هست از تقیه در عدم بیان حکم واقعی. یعنی تقیه در خلاف واقع گفتن نیاز به معونه بیشتری دارد تا تقیه ای که مقتضی باشد امام علیه السلام حکم واقعی را بیان نکند. عدم بیان حکم واقعی اهون هست از بیان خلاف واقع. حالا این مطلبش را فردا یک توضیح مختصری بدهم این بحث دو سه کلمه بیشتر ندارد آن روایتش هم فردا می آورم ملاحظه فرمایید بعد جمع بندی بحث کنیم که آیا واقعا می شود به این روایت تمسک کرد یا نمی شود تمسک کرد به کلام اخباری ها، بحث تمام است. دیگر می رویم روایت بعدی که مطرح شده است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد